



آثار مستند و داستانی صادق هدایت از نگاه انسان‌شناسی زیستی بر پایه مطالعات میان‌رشته‌ای

سیدمحسن ساجدی‌راد^۱، سیامک نادری^۲

دریافت: ۱۳۹۸/۰۶/۰۶ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۹/۰۶

چکیده

صادق هدایت، نویسنده نام‌دار معاصر، که با ارائه شیوه نوینی در فن داستان‌نویسی به آوازه‌ای بلند دست یافت، با تکیه بر مطالعاتش در انسان‌شناسی زیستی محتوای منحصر به فردی از خود بر جای گذاشت که بخشی از آن‌ها در قالبی روایی شامل داستان‌ها و مجموعه‌نوشتارهایی چون: افسانه آفرینش، س.گ.ل.ل، پدران آدم، نمک ترکی و تاریک‌خانه می‌شد. بخشی دیگر شامل کتاب‌های مستندی چون فواید گیاه‌خواری و انسان و حیوان که در آن‌ها به‌طور مستقیم از انسان‌شناسی زیستی، مبنای و پدیدآورندگان آن سخن می‌گفت. انسان‌شناسی زیستی، از شاخه‌های مهم دانش انسان‌شناسی است که به بررسی ساختار تکاملی انسان می‌پردازد. تعدادی چند از آثار او در بردارنده برخی نظریات انسان‌شناسی زیستی است که با بازخوانی آن‌ها می‌توان به میراث ماندگاری از این دانش دست یافت. این مقاله می‌کوشد در کنار بررسی این آثار از نقطه‌نظر انسان‌شناسی زیستی میزان اثرگذاری او را بر تکوین این دانش در ایران بازگوید و به این پرسش اساسی پاسخ گوید که با توجه به انگاره‌های مطالعاتی هدایت در آثارش، می‌توان او را در دانش انسان‌شناسی زیستی ایران نیز پیشگام دانست یا بایستی این مطالعات را در حوزه دیگری دنبال کرد؟ از این رو با تکیه بر مطالعات بین‌رشته‌ای، این آثار را در مقایسه تطبیقی با نظریات انسان‌شناسی زیستی قرار داده تا میزان این مطالعات را در آثار او بازیابد و از آن‌جا که تاکنون این مطالعات در کانون توجه هیچ‌یک از پژوهشگران هدایت‌شناس و انسان‌شناس نبوده است؛ وجه تمایزی آشکار با سایر تحقیقات پیشین دارد که تنها فعالیت‌های او را از نقطه‌نظر انسان‌شناسی فرهنگی بررسی کرده‌اند.

کلیدواژه‌ها: انسان‌شناسی، انسان‌شناسی زیستی، داستان، صادق هدایت، علوم طبیعی

۱. استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات، دانشگاه آزاد اسلامی، فسا، ایران

www.sajedirad2010@yahoo.com ✉

۲. عضو باشگاه پژوهشگران جوان و نخبگان، دانشگاه آزاد اسلامی، شیراز، ایران (نویسنده مسئول)

www.siamakn@yahoo.com ✉

۱. مقدمه

تاکنون پیرامون انسان‌شناسی زیستی در آثار هدایت پژوهشی مستقل صورت نگرفته است؛ در حالی که برخی مطالعه‌گران اجتماعی بر این باورند که او نخستین انسان‌شناس ایران بوده است (شهشانی، ۱۳۷۱، ۱۷۱-۱۶۵؛ ساجدی و نادری، ۱۳۹۳، ۱۰۳-۸۳). هر چه تاکنون گفته شده درباره خدمات او به انسان‌شناسی فرهنگی مخصوصاً فولکلور و مردم‌شناسی بوده است و بیشتر آثاری که منتشر شده است فعالیت‌های او را در رشته‌هایی چون: فولکلور، مردم‌نگاری، مردم‌شناسی، زبان‌شناسی و باستان‌شناسی نشان داده‌اند. آثاری چون فرهنگ عامیانه مردم ایران از جهانگیر هدایت (۱۳۷۸) و زندگی و آثار هدایت از یحیی آری‌پور (۱۳۸۰) و صادق هدایت از ونسان مونت^۱ (۱۳۸۲).

در حالی که دانش انسان‌شناسی به طور هم‌زمان از دو دانش انسان‌شناسی فرهنگی^۲ و انسان‌شناسی زیستی^۳ تشکیل شده که هر یک بدون دیگری فاقد معناست (جها، ۱۳۸۲، ۶، ۱۳ و ۱۷). دانش نخست به شیوه‌های زندگی مردم، نظام‌های اعتقادی، باورها، علوم، صنایع، عقاید و آداب و رسوم متداول می‌پردازد و از باستان‌شناسی، مردم‌نگاری، مردم‌شناسی، فولکلور و زبان‌شناسی بهره می‌گیرد (قرایی مقدم، ۱۳۸۲، ۱۸) و دانش دیگر، اختلافات موجود میان انسان‌ها را با توجه به رشد و نمو و اختلافات تشریحی‌شان بررسی می‌کند و شاخه‌هایی چون استخوان‌شناسی، اکولوژی انسانی، جنین‌شناسی، رشد و نمو، زیست‌شناسی مولکولی، ژنتیک بیوشیمیایی، ژنتیک جمعیتی و نخست‌شناسی را به یاری می‌طلبد. هدایت در تمامی این فعالیت‌ها حضوری پیشگامانه داشته است، اما چنان‌که گفته شد در بخش دوم، یعنی انسان‌شناسی زیستی، تاکنون هیچ پژوهشی درباره او صورت نگرفته است (همان، ۱۷-۱۶).

البته این موضوع می‌تواند به دلایل مختلفی روی داده باشد اما شاید بهترین دلیل این باشد که دانش مزبور در ایران از جایگاه مطلوبی برخوردار نبوده است تا جایی که به تازگی رشته انسان‌شناسی زیستی در مقطع کارشناسی ارشد دانشگاه تهران راه‌اندازی و اقدام به



1. Vensent Monti
2. Ethnology
3. Anthropology

پذیرش دانشجو کرده است. در چنین شرایطی سخن گفتن از مردی که در دهه‌های آغازین سده چهاردهم دست به بسترسازی و تألیف دو اثر مستند «انسان و حیوان» و «فواید گیاه‌خواری» زده، کاری بس شگرف است. این مقاله در نظر دارد برای نخستین بار مطالعات انسان‌شناسانه هدایت را به‌عنوان ابتدایی‌ترین تراوشات انسان‌شناسی زیستی در ایران از نگاهی بین‌رشته‌ای بررسی کند.

البته پیش از هر چیز باید یادآور شد که هدایت تحت تأثیر دانشمندان انسان‌شناس زمانه خود چنین متونی را برنگاشته است و این مقاله در جهت رد یا تأیید این نظریات نیست؛ بلکه تنها به دنبال نشان‌دادن پیشگامی وی با تکیه بر دانش و علوم رایج زمانه اوست که خواننده را در هر گام با بخشی از این نظریات آشنا خواهد کرد.

۲. پیشینه پژوهش

تاکنون دو مقاله به بررسی نقش هدایت، در تکوین و راه‌اندازی دانش انسان‌شناسی ایران پرداخته‌اند: «صادق هدایت پایه‌گذار انسان‌شناسی در ایران» (شهشهانی، ۱۳۷۱، ۱۷۱-۱۶۵) و «خدمات صادق هدایت به تکوین و راه‌اندازی دانش انسان‌شناسی در ایران» (ساجدی و نادری، ۱۳۹۳، ۱۰۳-۸۳). مقالاتی نیز آثار روایی او را از دید انسان‌شناسانه مورد نقد و بررسی قرار داده‌اند: «سیمای یک انسان‌میمون: تحلیل جامعه‌شناختی داستان «پدران آدم» اثر صادق هدایت بر پایه نخست‌شناسی و انسان‌شناسی» (ساجدی و نادری، ۱۳۹۱، ۹۵-۷۹) و «بازخوانی قضیه نمک ترکی صادق هدایت بر پایه چهار دوره کلان از تاریخ تحولات بشری» (حسن‌لی و نادری، ۱۳۹۴، ۹۶-۶۹). تا به امروز، پژوهشی ژرف در موضوع انسان‌شناسی زیستی در آثار هدایت انجام نشده که برای نخستین بار این مقاله به بررسی آن خواهد پرداخت.

۳. روش، هدف و پرسش پژوهش

این پژوهش به شیوه کتابخانه‌ای و بر مبنای مطالعات بین‌رشته‌ای انجام گرفته است. طی این فرایند، تمامی آثار هدایت از مستند و داستانی مورد مطالعه موردی قرار گرفته و از آن میان، انسان و حیوان، فواید گیاه‌خواری و ترانه‌های خیام به‌عنوان سه اثر مستند و س.گ.ل.ل. قضیه





کن فیکون، افسانه آفرینش، پدران آدم، قضیه نمک ترکی، تاریکخانه، بوف کور، زنده به گور، قضیه مرغ روح، سه قطره خون، آخرین لبخند، سامپینگ، لوناتیک و قضیه زیر بته، به‌عنوان چهارده اثر روایی در کانون توجه بوده است. این آثار در مقایسه تطبیقی با دانش انسان‌شناسی زیستی روزگار هدایت قرار گرفته و نتایج به‌دست آمده، طی فرایندی محتوایی دسته‌بندی شده و به‌صورتی قرینه در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند. از آن جهت که این مطالعات به مقایسه داده‌های انسان‌شناسی زیستی با آثار ادبی پرداخته است، مطالعه‌ای بین‌رشته‌ای است. این مقاله می‌کوشد با بررسی این آثار از نقطه‌نظر انسان‌شناسی زیستی، میزان اثرگذاری هدایت بر تکوین و راه‌اندازی این دانش در ایران را بازگوید و به این پرسش اساسی پاسخ دهد که با توجه به این انگاره‌های مطالعاتی می‌توان او را در دانش انسان‌شناسی زیستی ایران نیز پیشگام دانست یا بایستی این مطالعات را در حوزه دیگری دنبال کرد؟

۴. بحث اصلی

پیش از آغاز سخن لازم است تا خوانندگان با جنبه‌هایی از رابطه هدایت با دانش انسان‌شناسی آشنا شوند که دربرگیرنده علایق او به این دانش و توصیه‌های موردی به دوستانش درباره تحصیل در این رشته است و پس از آن، جایگاه او در مطالعات انسان‌شناسانه زیستی ایران تبیین شود.

۴-۱. هدایت و انسان‌شناسی

هدایت که علاقه زیادی به مباحث انسان‌شناسی داشته، در توصیه به مصطفی فرزانه می‌گوید که اگر برای ادامه تحصیل به اروپا سفر می‌کند بهتر است برای کسب این دانش باشد و حتی در این راه به او یاری می‌رساند. این‌ها بخش‌هایی از گفت‌وگوی هدایت و فرزانه است که توسط فرزانه نقل شده است:

اما درس‌هایی که مثل هزار و یک مطلب دیگر تو این مملکت نادیده گرفته شده اگر پایت رسید به فرنگ باید دنبال این... چیزها بروی... مثلاً اتنولوژی^۱... اتنولوژی درباره نژاد، فولکلور، جغرافیای انسانی، زبان‌شناسی... خلاصه هر چه مربوط به مردم ناحیه‌ای است

که رویشان تحقیق نشده... این جا همه چیزش بکر مانده، اگر بخواهی بعداً با سواد علمی تحقیق جدی بکنی، شاید کار جدی و اساسی ازت بریاید.

پرسیدم اتنولوژی را کجا درس می دهند؟ [گفت] یک سرش حتماً توی دانشگاه سوربون است. ولی مرکز کار آن وقت ها در موزه انسان شناسی دولوم^۱ بود. فعلاً عجله ای در کار نیست. من به یک شخص محترم که در پاریس است می نویسم اطلاعات دقیق تر بگیرد و خبرت می کنم... «در کاغذ مورخ اوت ۱۹۴۸، هدایت از دکتر شهید نورانی درباره موزهی دولوم سؤال می کند. (فرزانه، ۱۳۷۶، ۹۲-۹۱).

موزه دولوم در پاریس از دسته موزه هایی است که به صورت دپارتمان های مستقل مردم نگاری در بطن موزه های مختلط، مثل موزه های تاریخ طبیعی و موزه های تاریخ، به وجود آمده اند. موزه دولوم در رابطه با دپارتمان های علمی... غرفه هایی برای ماقبل تاریخ، انسان شناسی جسمانی، هنرها و فنون دارد (ریویر^۲، ۱۳۶۰، ۴، ۵ و ۱۲). آنچه راجع به موزه دولوم عنوان شد، به اضافه آنچه نگارندگان در مقاله ای دیگر به آن اشاره کرده اند. گواهی ست بر منابع مطالعاتی هدایت در انسان شناسی که می توانسته در سفرهایش به فرانسه با آنها آشنا شده باشد (ساجدی، نادری، ۱۳۹۳، ۱۰۳-۸۳).

۲-۴. هدایت و انسان شناسی جسمانی

میزان مطالعات هدایت در انسان شناسی جسمانی^۳ از دسته نکاتی ست که کمتر بدان پرداخته شده و برای نخستین بار در کانون توجه نگارندگان این مقاله قرار گرفته است. برخی شروع این مطالعات را در ایران با ترجمه کتاب فرهنگ حیات انسانی یا نژاد بشر توسط یدالله همایون فر در سال (۱۳۱۴) دانسته اند (سعیدی مدنی، ۱۳۸۲، ۲۷). حال آن که هدایت با سلسله مطالعات خود در آثاری چون انسان و حیوان (۱۳۰۴) و فواید گیاه خواری (۱۳۰۶) سر رشته این مطالعات را به یک دهه پیش تر برده است، از این نظر شاید بتوان او را پیشگام دانست.

1. Musee de l Homme
3. Rivier
3. Biological Anthropology



۵. بررسی آثار مستند و داستانی صادق هدایت

در اینجا به بررسی آثار مستند و داستانی صادق هدایت از نگاه انسان‌شناسی زیستی بر پایه مطالعات میان‌رشته‌ای می‌پردازیم. هدایت در کتاب انسان و حیوان از واژه آنتروپولوژی^۱ در معنای علوم طبیعی استفاده کرده و وضع این دانش را به «بروکا»^۲ نسبت داده است (هدایت، ۱۳۷۹، ۶۹). او در س.گ.ل.ل نیز از موزه آنتروپولوژی^۳ سخن می‌گوید (هدایت، ه، ۱۳۵۶، ۲۵). نخستین‌شناسی، استخوان‌شناسی، اکولوژی انسانی، جنین‌شناسی و رشد و نمو، زیست‌شناسی ملکولی، ژنتیک بیوشیمیایی و ژنتیک جمعیتی از زیرشاخه‌های این دانش به‌شمار می‌روند که نمود برخی را می‌توان در آثار مستند و داستانی صادق هدایت مشاهده کرد.

۱-۵. آثار مستند هدایت در انسان‌شناسی زیستی

صادق هدایت با پیش‌رو قرار دادن نظریات تکوینی داروین^۴ و لامارک^۵ معتقد بود که «ساختمان جسمانی انسان کاملاً شبیه است با ساختمان میمون‌های میوه‌خوار» (هدایت، ط، ۱۳۵۶، ۱۸). از همین رو در کتاب فواید گیاه‌خواری با مقایسه استخوان‌بندی و نسوج انسان و میمون، به تفاوت‌های پنهان و آشکار این موجودات اشاره کرد و در راستای دو دانش نخستین‌شناسی^۶ و استخوان‌شناسی^۷ به ارائه نظریاتی پرداخت:

در ابتدا انسان اولیه مانند میمون‌های بزرگ بوده. چنان‌که ناخن‌ها، دندان‌ها و هم‌چنین تشریح تمام بدن او به ما گواهی می‌دهد (همان، ۱۹).

دندان‌های انسان بسیار شبیه است به دندان‌های میمون‌های بزرگ میوه‌خوار (همان، ۲۰).

«موريس فوزی»^۸ در کتاب سقوط انسانیت می‌نویسد: تشریح‌الابدان، علم‌الاعضا و ساختمان دندان‌ها و میل‌های غریزی یک میمون بزرگ کاملاً شبیه به ماست. تنها خون اوست که خویشاوندی نزدیکی با خون انسانی دارد. از طرف دیگر تشریح‌الابدان،



مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی

۸۸

دوره ۱۲، شماره ۱
زمستان ۱۳۹۸
پیاپی ۴۵

1. Anthropology
2. Brooka
3. Anthropology
4. Darvin
5. Lamark
6. Primatology
7. Ostealogy
8. M. Foozie

علم الاعضا و دندان‌ها و خون و میل‌های طبیعی یک گوشت‌خوار و یک علف‌خوار و یا یک دانه‌چین روی هم‌رفته با مال ما فرق دارد، آیا ساده‌ترین منطق، آشکارا به طرز انکارناپذیری به ما نشان نمی‌دهد که خوراک طبیعی ما باید از همان موادی ترکیب شده باشد که خوراک میمون‌های بزرگ یعنی میوه خام^۴» (همان، ۲۲).

هدایت در جای دیگر از روی فکین آدمیان اولیه، در باره خوراک آن‌ها قضاوت می‌کند و می‌گوید:

فکین آدمیان اولیه به ما نشان می‌دهد که دندان آن‌ها خیلی کار کرده اما کرم خورده نیست و این دلیل بر آن است که خوراک آن‌ها خیلی ساده و خشن بوده و جویدن زیاد لازم داشته، مثل میوه‌های خشک و دانه نباتات، ولی سالم و طبیعی بوده است (همان، ۴۰).

او همچنین به مطالعات دانشمندان انسان‌شناس نیز در این زمینه اشاراتی داشته:

پروفسور هنر^۱ آلمانی راجع به خوراک انسان اولیه می‌گوید: غرس درخت‌های میوه و کشت گلابی به ازمنه خیلی قدیم می‌رسد و در آن زمان میوه استعمال می‌کرده‌اند (همان، ۳۰).

بوردو^۲ در کتاب تاریخ خوراک خود نوشته: خوراکی پیدا نمی‌شود که استعمال آن آن قدر قدیمی و عمومی بوده باشد که میوه‌ها، چیدن آن‌ها تنها مایه معیشت انسان اولیه بوده است (همان، ۳۰).

پروفسور بوئز^۳ در کتاب علمی خود چنین می‌نویسد که در زمان‌های ماقبل انسانی، نیاکان آدمیزاد مانند میمون‌های بزرگ در شاخ‌سار درختان زندگانی می‌کرده و از میوه تغذیه می‌نموده است (همان، ۲۹).

پروفسور فویه^۴ می‌نویسد: مطابق علم‌الاعضاء، انسان اولیه گوشت نمی‌خورده و میوه‌خوار بوده است (همان، ۳۰).

دانشمندان بزرگ تاریخ طبیعی مانند داروین، هگل^۵، هوکسلی^۶، فلورانس^۷ و غیره در این



1. Hayer
2. Bordo
3. Bonje
4. Fevier
5. Heggel
6. Hocseli
7. Florance



باب هم عقیده می‌باشند و هرکدام به نوبت خودشان ثابت کرده‌اند که انسان میوه‌خوار است (همان، ۱۹).

بودوان^۱ در همین خصوص می‌گوید: نباید به فرضیات کسانی باور کرد که انسان غارنشین را گوشت‌خوار وانمود می‌کنند. آنان به‌خصوص از نباتات خوراک خود را می‌گرفته‌اند (همان، ۴۰).

همچنین در کتاب انسان و حیوان می‌نویسد:

فلورانس معروف نوشته... که انسان اولیه میوه‌خوار بوده است؛ مثل میمون‌های بزرگ... علم‌الاعضاء^۲ با تشریح در این خصوص هماهنگ است و به یک طریق روشنی عقیده کویه^۳ را تأیید می‌نماید (هدایت، ۱۳۷۹، ۶۸ و ۶۹).

در ترانه‌های خیام به پدیده «فرگشت و سازش محیطی» اشاره کرده است: «اگرچه خیام در کتاب‌های علمی و فلسفی خودش که بنا به دستور و خواهش بزرگان زمان خود نوشته، رویه کتمان و تقیه را از دست نداده... ولی در خلال نوشته‌های او می‌شود بعضی مطالب علمی که از دستش دررفته ملاحظه نمود. مثلاً در «نوروزنامه» (ص ۴) می‌گوید: «به فرمان ایزد تعالی حال‌های عالم دیگرگون گشت و چیزهای نو پدید آمد. مانند آنک در خور عالم و گردش بود.» آیا از جمله آخر، فورمول معروف *Adaptation du milieu* استنباط نمی‌شود؟ زیرا او منکر است که خدا موجودات را جدا جدا خلق کرده و معتقد است که آن‌ها به فراخور گردش عالم با محیط توافق پیدا کرده‌اند. این قاعده علمی که در اروپا و لوله انداخت آیا خیام در ۸۰۰ سال پیش به فراست دریافته و حدس زده است؟» (هدایت، ج، ۱۳۵۶، ۲۳).

اصل فرگشت^۴ و سازش محیطی^۵ بر این نکته تأکید می‌کند که با تغییر محیط و تغییر احتیاجات موجود زنده، در وضع وجودی او، تغییراتی حاصل می‌شود که با محیط و احتیاجات جدید تناسب می‌یابد (طباطبایی، ۱۳۹۶، ۱۴۶).

1. Bodowan
2. Physiologic
3. Kovier
4. Evolution
5. Adaptation

آن چه در مجموع گفته شد از میزان اطلاعات هدایت در انسان‌شناسی زیستی حکایت دارد؛ اما قدر مسلم این اطلاعات در آثار روایی او نیز بازتاب داشته است.

۲-۵. آثار هدایت در انسان‌شناسی زیستی به‌شکلی روایی

هدایت با این پنداشت که آفرینش انسان حاصل «پدیده فرگشت» است، در جهت همسان‌سازی نظریات علمی با روایات دینی، آفرینش انسان را در قضیه کن فیکون این‌گونه بازنموده است: «این را در خاطر داشته باش این را هم بشنو. که منطقی نیست به عدم بگویند «یالا وجودشوا!» از اون گذشته این با فلسفه داروین جور نمی‌یاد، در قرن بیستم هر کسی جلوی داروین عور نمی‌یاد.» (هدایت، ی، ۱۳۵۶، ۱۳۵).

و همین انگاره را در نمایشنامه افسانه آفرینش به‌کار گرفته است. او در این نمایشنامه، با اشاره به مسئله «تنازع بقا» می‌نویسد: «این جانوران را طوری بسازید که تولید مثل بکنند و هر کدام از آن‌ها مثل دانه گندم صد برابر بشود... اما یک اشکال فنی... در بین است؛ عده آن‌ها ممکن است خیلی زیاد شود و روی زمین را بگیرد و یا آن‌هایی که توانا هستند ناتوانان را بخورند، به طوری که گروهی از آن‌ها بی‌خوراک بمانند و هرج و مرج بشود.» (هدایت، ۱۹۶۴، ۷). مسئله تنازع بقا در فواید گیاه‌خواری نیز مورد توجه هدایت قرار گرفته است؛ به طوری که می‌نویسد: «اگر تنازع بقا راست است انسان تنازع فنا می‌نماید.» (هدایت، ط، ۱۳۵۶، ۵۶). در س.گ.ل.ل از «حلقه مفقوده» یاد می‌کند: «پروفسور راک^۱ گفت: حالا من یک نمونه از هزارها را به شما نشان می‌دهم. الان میمون «Anthropopitheque» جد بزرگوار آدمیزاد را ملاحظه خواهید کرد... این نسل گم‌شده‌ای است که ما امروزه با وسایل علمی و از اختلاط خون چندین میمون به دست آورده‌ایم و نماینده رشته خاندان گم‌شده و اسلاف آدمیزاد است.» (هدایت، ه، ۱۳۵۶، ۲۳).

به عقیده دانشمندان «اجداد ابتدایی‌ترین انسان‌ها، میمون‌های انسان‌نمایی (آنتروپوئید) بوده‌اند که مغزی با حجم قابل ملاحظه داشته‌اند. این موجودات در سرزمین‌های سرسبز مناطق حاره (یا تحت حاره) زندگی می‌کرده و با یک حالت کم‌وبیش

1. Rook
2. Anthropoid





قائم بر روی دو پا راه می‌رفته‌اند. این عقیده اولین مرتبه به‌وسیله لامارک بیان شد و تئوری آن به‌وسیله داروین به اثبات رسید و در عصر ما با کشف فسیل میمونی به نام به‌شدت تأیید گردید.» (نستورخ^۲، ۱۳۵۸، ۶۲ و ۶۳).

هدایت چه در پدران آدم و چه در نمک ترکی به این انسان میمون‌ها اشاره کرده است (ساجدی، نادری، ۱۳۹۱، ۹۵-۷۹؛ حسنلی، نادری، ۱۳۹۴، ۹۶-۶۹). به‌طور مثال در پدران آدم از «خانواده‌های گوناگون و ناشناس، میمون‌های کلان، شبیه به آدمیزاد یا (آدم - میمون)» یاد می‌کند که نژاد انسان را به میمون متصل می‌کنند (هدایت، ه، ۱۳۵۶، ۹۹) و در نمک ترکی از انشعاب این «گونه‌ها» از (اجداد مشترک) سخن می‌گوید: «قبیله‌های (آدم - میمون) بی‌ریا در جنگل‌های نواحی گرمسیر، روی شاخه درخت‌ها و یا در شکاف غارها زندگی می‌کردند. روزی از روزها یکی از آدم - میمون‌ها موسوم به نسناس که حالا مشهور به حلقه گم‌شده داروین است... پا شد کمرش را شق کرد و از حالت چهاردست‌وپایی به حالت متمدن دوپایی خودمان درآمد و عصاران زیر درخت‌ها سلانه‌سلانه راه افتاد... این شوخی صورت اپیدمی به‌خود گرفت و گروهی از آدم‌میمون‌ها از روی حس کنجکاوی مقلد مرشد خود، نسناس گردیدند و به این حرکت عنیف ادامه دادند، آدم‌میمون‌های امل و کهنه‌پرست و ارتودوکس همین‌که دیدند کار از کار گذشته و صورت جدی به‌خود گرفته، اوقات‌شان تلخ شد و آن‌ها را عاق والدین کردند و از ارث چهاردست‌وپایی محروم‌شان نمودند. حلقه‌های گمشده دوپایی داروین هم با چشم‌گریان و دل‌بریان از نیاکان بزرگوارشان خدانگهداری کردند و راه‌شان را گرفتند و رفتند. این حرکت، اولین خیزش و پرش آدم‌میمون‌های زبان‌بسته به سوی دنیای آدمی بود و تشکیل نخستین حلقه‌های گمشده داروین را می‌داد.» (هدایت، ح، ۱۳۵۶، ۱۰۹).

ذیل اوسترالوپیتکوس آفریکانوس که برای نخستین بار در سال ۱۹۲۴ در جنوب شرقی بیابان‌های کالاهاری کشف شد می‌خوانیم: «مکشوفات آفریقایی جنوبی نشان می‌دهد که میمون‌های انسان‌نما با مغزهایی به حجم ۵۰۰ تا ۶۰۰ سانتی‌متر مکعب که بر روی دو پا راه

1. Australopithecus
2. Nesturokh

می رفته اند، نه تنها در حدود نیم میلیون سال آغاز دوران چهارم، بلکه حتی در اواخر دوران سوم^۱ نیز بر روی زمین زندگی می کرده اند. این موجودات از گیاهان، ریشه درختان، پیاز گل و حبوبات تغذیه می نمودند و همچنین انواع حیوانات کوچک و متوسط را شکار کرده از گوشت آن ها به عنوان غذا به میزان زیاد و قابل ملاحظه ای استفاده می کردند. شاید بعضی از این میمون ها از چوب و سنگی که در سر راهشان قرار داشت نیز بهره می جستند.» (نستورخ، ۱۳۵۸، ۶۵).

هدایت به اثرات وضعیت قائم در گونه پیش انسان ها اشاره کرده و می نویسد: «اما از آن جا... که وضعیت قائم در زندگی آدم میمون های دوپا تغییرات و تحولات قابل توجهی داد؛ اولین آدم میمون که یاقق گفت و سر دوپا و ایساد، دست هایش آزاد شد و چون شست دستش بلندتر از شست میمون های سگ سر و دم دار دون نژاد بود، به آسانی توانست اشیاء را بگیرد... و از دست مالی به اشیاء و حس کنجکاو ی که داشت، هوش او ترقی کرد و وادار شد مطالب مختلفی را در نظر بگیرد و به مطالعه آن پردازد. سرش را که از حالت خمیدگی بلند گرفت، ناچار منظره وسیع تری جلوی چشم او نمایان گردید، مشاهداتش به مراتب متنوع تر و آسان تر شد» (هدایت، ح، ۱۳۵۶، ۱۱۱).

واشبرن^۲ دو برابر شدن اندازه مغز آدمیان ابتدایی را حاصل کاربرد ابزار و دستمالی به اشیاء می داند. (واشبرن، ۱۳۶۰، ۹۴۰) حرکت قائم نه تنها رشد مغز انسان های اولیه را تسهیل کرد. بلکه بر وسعت دید او در جهاتی که محاصره اش کرده بود افزود و تمام این ها برای ساختمان عصبی پیش انسان ها، وظایف جدیدی فراهم کرد که به نوبه خود تغییر محسوسی در قشر مغز و تا اندازه ای در ساختمان بدن پیش انسان ها به وجود آورد.

قضیه نمک ترکی همچنین به شکل گیری نژادهای گوناگون تحت تأثیر «انتخاب طبیعی»^۳ نیز اشاره کرده که بیان گر معلومات «اکولوژیک»^۴ صادق هدایت است: «مدتی که گذشت به مناسبت آب و هوای گوناگون نژادهای رنگ و وارنگ پیدا شد: نژاد سرخ از خجالت رنگش قرمز شد و نژاد سیاه آفتاب تو کله اش تابید و رنگش تاسیده شد و نژاد زرد

1. Period Tertiary
2. Washborn
3. Natural Selection
4. Ecologic





مبتلا به مالاریا و زردی یرقان گردید و نژاد سفید هم از ترس این پیشامد رنگ خود را باخت» (هدایت، ح، ۱۳۵۶، ۱۱۸).

پاره‌ای تغییرات که در انسان‌های نژاد سیاه و یا نژادهای دیگر دیده می‌شود، ناشی از همین اختلافات محیطی است که ناشی از عوامل مختلف آب‌وهوا، تغییر مواد غذایی و غیره می‌باشد (خوب‌نظر، ۱۳۴۶، ۱۰۷)؛ البته شدت تابش آفتاب نیز بر این روند تأثیر داشته که سیر تدریجی «انتخاب طبیعی» را تأیید می‌کند (لینتون^۱، ۱۳۳۷، ۲۶).

بیماری مالاریا نیز در تقسیم و پراکندگی نژادهای مختلف بی‌تأثیر نبوده است: «تجربه نشان می‌دهد که بیشتر اقوام سیاه‌پوست در مقابل مالاریای بدخیم (نوع مهلک) بیشتر از اروپایی‌ها و آسیایی‌ها مقاومت دارند و حال آن‌که در مقابل مالاریای نیک‌خیم (نوع خفیف) مصونیت اروپایی‌ها از سیاه‌پوستان بیشتر است... به یقین می‌توان گفت که همین خاصیت مصونیت یا حساسیت نژادی در مقابل بیماری‌ها، نقش بسیار مهمی در تقسیم و پراکندگی نژادهای مختلف روی زمین داشته است» (همان، ۲۸) آن‌چه هدایت می‌گوید به‌طور هم‌زمان بیان‌گر نظریه «منشأ واحد^۲» نیز هست که در مقابل نظریه «منشأ متعدد^۳» قرار می‌گیرد. این نظریه حاکی از آن است که «انسان‌های نئاندرتال نتیجه تکامل انسان‌های ابتدایی‌ای هستند که مبدأ آن‌ها یکی از انواع عالی تکامل‌یافته میمون‌ها^۴ است» (نستورخ، ۱۳۵۸، ۴۳).

اشاره هدایت به شجره انسان میمون‌ها نیز حاکی از نوعی اطلاعات نژادی است. دبوری خرگردن خطاب به «ننه‌نسناس» می‌گوید: ما از تیره Homiens هستیم و شما از تیره Simiens ما از نژاد برگزیده Pithecanthropus هستیم و شما از نژاد لچر Sinanthropus ما Brachycephale هستیم و شما Dolichocephale ما Anthropophage هستیم و شما Sarcophage ما Bimanus هستیم و شما Quadrimenus ما Misanthrope هستیم و شما Philanthrope... ما عقاید Pantheiste داریم و شما Materialiste Dialectique هستیم. ما افکار Anthropomorphe داریم و شما Simiomorphe (هدایت، ح، ۱۳۵۶، ۱۱۵).

1. Linton
2. Mono Genesis
3. Poly Genesis
4. Ape

دکتر حسن خوب نظر، نخستی‌ها را به سه تیره (پروسیمین‌ها^۱، سیمین‌ها^۲ و هومونیدها^۳) تقسیم می‌کند (خوب نظر، ۱۳۴۶، ۵۳). در بین میمون‌های بینی باریک سه تیره و فامیل تشخیص داده می‌شوند: سینومورف‌ها^۴، هیلوباتیدها^۵ و آنتروپوئیدها^۶ (همان، ۵۶). «در اواخر دوران سوم زمین‌شناسی، و آغاز دوران چهارم (حدود یک میلیون سال قبل)، نخستین میمون‌های آدم‌نما تحت‌عنوان «آنتروپومورف‌ها^۷» وجود داشته‌اند» (کازدان^۸؛ فیلیپ اوف^۹؛ ایلین^{۱۰}؛ آبراموویچ^{۱۱}؛ نیکولسکی^{۱۲}، ۱۳۷۹، ۱۶). «قدیم‌ترین آثار مکشوفه از انسان‌های اولیه متعلق به آنتروپوس‌هایی است که از پلیوسن فوقانی تا اوایل پلیستوسن وسطی زندگی می‌کردند. خصوصیات ظاهری این انسان‌ها... بسیار ابتدایی است به‌همین دلیل محققین ترجیح داده‌اند که به‌جای اصطلاح کلی هومو^{۱۳} از واژه آنتروپوس^{۱۴} در مورد آن‌ها استفاده کنند. نمایندگان و تیپ‌های مختلف این گروه، عبارت‌اند از: «تلائتروپ^{۱۵}، پتی‌کاتروپ^{۱۶}، سینانثروپ^{۱۷}، آفریکانثروپ^{۱۸}، انسان هایدلبرگ^{۱۹} و...» (خوب نظر، ۱۳۴۶، ۶۷). بنابراین، هدایت به بخشی از مؤلفه‌های ساختاری این موجودات اشاره می‌کند که نمایان‌گر نوع و ویژگی‌های تباری آن‌هاست.



1. Prosimiens
2. Simiens
3. Homoides
4. Cynomorphes
5. Heliobatiedes
6. Anthropoides
7. Anthropomorphes
8. Kajdan
9. Flipof
10. Aylin
11. Abramovich
12. Nicolski
13. Homo
14. Anthropos
15. Telanthrope
16. Pithecanthropus
17. Sinanthropus
18. Africanthropus
19. Haidelborga



او این شجره‌های انسانی را بر پایهٔ اختلافات جمجمه‌شان به دو گروه براکی‌سفال^۱ «جمجمه گرد» و دلیکوسفال^۲ «جمجمه بیضوی» دسته‌بندی می‌کند.

از دیگر موضوعاتی که توجه هدایت را برانگیخته است اختلاف زایمان انسان و میمون‌هاست: «آدم میمون چهار دست و پا همین که موقع زایمانش می‌رسد به غار یا بیغوله پناه می‌برد و بچه که به دنیا آمد بغل می‌گیرد و می‌آورد، شماها از وقتی که دوبا شده‌اید زائیدن‌تان این همه مشکل شده، احتیاج به ماما پیدا کرده‌اید و با آن شکم ورقلمبیدهٔ مضحک روی دوبا راه می‌روید و این همه الم‌شنگه و جنغولک‌بازی درمی‌آورید! چرا اغلب تخم و ترکهٔ شما پا نمی‌گیرد... چون که زندگی شما طبیعی نیست» (هدایت، ح، ۱۳۵۶، ۱۱۳).

دزموند موریس^۳، که جنجال‌برانگیزترین کتاب را بعد از اصل انواع داروین انتشار داد، در کتاب میمون برهنه^۴ (۱۹۶۷) می‌نویسد: «معمول زمان و دنیای امروز ما این است که هیچ زنی را هنگام زایمان تنها نگذارند. عده‌ای دور زانو جمع می‌شوند تا هنگام تولد کودک، مادر را یاری کنند. برای افراد گونهٔ ما هنگام درد زایمان، راه رفتن قایم بسیار مشکل می‌شود و انقباض‌های جدار رحم با درد شدید همراه است و چند ساعتی قبل از تولد جنین، مادر در سخت‌ترین شرایط به سر می‌برد... یک شامپانزهٔ ماده، بند ناف خود را با دندان پاره نمی‌کند، بلکه قسمتی از جفت را که به بند ناف متصل است، لیسیده و می‌خورد و به این ترتیب ارتباط بچه‌اش را با جفت قطع می‌کند. آن‌گاه بچه را خوب شسته و او را به سینهٔ خود می‌فشارد. در گونهٔ ما مادر پس از زایمان خسته و کوفته می‌شود و همهٔ کارهای پس از تولد نوزاد را اطرافیان انجام می‌دهند» (موریس، ۱۳۴۹، ۶۶).

اما اشارات هدایت به تأثیر پوشش در ایجاد شپشک نیز از حیث تقدم، دارای ارزش است: «باری به هر جهت، درین دوره پیش‌آمد قابل توجه اختراع لباس بود... در آن زمان الیاف نباتات الاستیک را به تقلید عنکبوت به هم می‌بافتند و می‌پوشیدند و در نتیجه منیجه‌خانم که همان شپش خودمان باشد به وجود آمد... شپش تن^۵ و شپشک^۶ کاملاً متمایز می‌باشد و

1. Brachycephale
2. Dolichocephale
3. Dezmon Mooris
4. Naked Ape
5. Pediculis Capitis
6. Phtirus Pupis

متخصص تیفوس است بعد از آن که آدمیزاد عادت به لباس پوشیدن کرد به وجود آمد... اما بعد از اختراع واجبی ملولی ها از بس خودپسند بودند برای این که تن شان مثل تن ملولی ها پشم آلود نباشد، چنگه چنگه موهای خودشان را کردند و به باد فنا دادند» (هدایت، ح، ۱۳۵۶، ۱۲۱).

دانشمندان دانشگاه فلوریدا که درباره تکامل شپش ها تحقیق می کنند، کشف کرده اند که «انسان های مدرن از ۱۷۰ هزار سال پیش شروع به پوشیدن لباس کرده و این چنین توانسته اند از آفریقا مهاجرت کنند... دیوید رید، محقق اصلی این پژوهش، در بررسی های پنج ساله خود از توالی دی. ان. ای برای برآورد زمان انشعاب ژنتیکی شپش لباس از شپش سر انسان استفاده کرد. شپش بدن یا لباس در لباس زندگی می کند و بر همین اساس، محققان از آن برای تعیین زمان اولیه پوشش انسان استفاده کرده اند. اطلاعات به دست آمده نشان می دهد که انسان ها حدود ۷۰ هزار سال پیش از مهاجرت به مناطق سردسیرتر و ارتفاعات بالا پوشش داشته اند. این مهاجرت ۱۰۰ هزار سال پیش آغاز شد. این اطلاعات پوششی را نمی توان با استفاده از داده های باستان شناسانه به دست آورد، چرا که لباس در طول سال ها از بین می رود. از سوی دیگر، تحقیقات ژنتیکی روی رنگ پوست انسان ها نشان می دهد که انسان ها یک میلیون سال پیش موهای بدن خود را از دست داده اند؛ بنابراین، این بدان معنی است که انسان ها حدود ۸۰۰ هزار سال بدون پوشش موهای بدن و لباس زندگی کرده اند» (رید، ۲۰۰۴).

در یادکرد همین نشانه هاست که هدایت به یکی دیگر از چالش های انسان شناسی زیستی اشاره می کند: «اما از آن جا که این حلقه های گمشده داروین، هنوز به فراخور محیط درنیامده بودند و در عنفوان شباب لیبیک حق را اجابت می کردند، از بدجنسی و مخصوصاً کینه شتری که به نیاکان محترم شان داشتند، اسکلت های خودشان را به دقت نابود می کردند تا بعدها گزک به دست پیروان داروین ندهند که بتوانند رابطه میان انسان متمدن و میمون وحشی را برقرار بکنند.» (هدایت، ح، ۱۳۵۶، ۱۱۶).





«پریمات‌های^۱ اولیه در جنگل‌های گرم و مرطوب می‌زیستند و به‌همین خاطر استخوان‌های آن‌ها زودتر دچار فرایندهای فرسایشی می‌شد، از طرفی نسبت به جانوران دیگر باهوش‌تر بوده و کمتر خود را در معرض بلایای طبیعی و یا تله‌های طبیعی چون سیلاب‌ها یا فروافتادن در قیر طبیعی قرار می‌دادند؛ ازین رو هر کدام از این مکان‌ها که جزء بهترین محل‌ها برای حفظ باقی‌مانده‌های جانوران می‌باشد از وجود باقی‌مانده یا فسیل این موجودات تهی ماند» (مغفوری‌مقدم، ۱۳۷۹، ۴۷).

او همچنین در تاریکخانه به تکامل اجداد انسان، تحت تأثیر کار می‌پردازد و می‌نویسد: «من اصلاً تنبل آفریده شدم. کار و کوشش مال مردم توخالیس، به این وسیله می‌خوان چاله‌ای که تو خودشونه پر بکنن مال اشخاص گداگشنس که از زیر بته بیرون آمدن. اما پدران من که توخالی بودن، زیاد کار کردنو و زیاد زحمت کشیدنو، فکر کردنو دیدنودقایق تنبلی گذروندن. این چاله تو اونا پر شده بود و همیه ارث تنبلیشونو به من دادن. من افتخاری به اجدادم نمی‌کنم، علاوه بر این که توی این مملکت طبقات مته جاهای دیگر وجود نداره و هر کدوم از دوله‌ها و سلطنه‌ها رو درست بشکافی دو سه پشت پیش اونا دزد، یا گردنه‌گیر یا دلکک درباری و یا صراف بوده، وانگهی اگه زیاد پایی اجدادم بشیم بالاخره جد هر کسی به گوریل و شامپانزه می‌رسه. اما چیزی که هس، من برای کار آفریده نشده بودم. اشخاص تازه‌به‌دورون‌رسیده متجدد فقط می‌تونن به‌قول خودشون توی این محیط عرض اندام بکنن، جامعه‌ای که مطابق سلیقه و حرص و شهوت خودشون درس کردن و در کوچک‌ترین وظایف زندگی باید قوانین جبری و تعبد اونا رو مته کپسول قورت داد! این اسارتی که اسمشو کار گذاشتن و هر کسی حق زندگی خودشو باید از اونا گدائی بکنه! توی این محیط فقط یک دسته دزد، احمق بی‌شرم و ناخوش حق زندگی دارند و اگه کسی دزد و پست و متملق نباشه میگن: «قابل زندگی نیس!» دردهائی که من داشتم، بار موروثی که زیرش خمیده شده بودم اونا نمی‌تونن بفهمن! خستگی پدرانم در من باقی‌مونده بود و نستالژی این گذشته رو در خود حس می‌کردم» (هدایت، و، ۱۳۵۶، ۱۲۰ و ۱۲۱).



هدایت در این داستان با تأکید بر نظریه ماتریالیست‌ها، به تأثیر کار در تبدیل میمون انسان‌نما به انسان پرداخته که به‌عنوان یکی از علل جهش انسان‌میمون به «انسان هوشمند»^۲، بازشناخته شده است. «بنابر نظریه داروین، عوامل اصلی که در ایجاد انسان مؤثرند عبارت بودند از: جهش، تنازع بقا، انتخاب طبیعی و جنسی و اثر مستقیم ارثی محیط، و حال آن‌که پایه‌گذاران فلسفه مادی (ماتریالیست‌ها) راه‌حل چندجانبه‌ای در مسأله تکوین انسان به‌دست دادند و در آن برای کار اهمیت درجه اول و اساسی قائل شدند. کار در جدا کردن انسان از قلمرو حیوانات نقش قطعی و اساسی داشته است. چنان‌که می‌توان گفت: کار انسان را خلق کرده است. در حقیقت... انسان تحت تأثیر کاری که انجام می‌داد تکامل یافت. کار اثر مستقیم بر روی ساختمان بدن بر جای می‌نهد و به‌مرور خصوصیتی که انسان بر اثر کار به‌دست می‌آورد از طریق توارث انتقال می‌یافت... به‌عبارت دیگر ارگانیسم انسان در درجه اول به‌خاطر برجسته‌ترین هنر او - یعنی توانایی کار کردن - به‌وجود آمد و تکامل یافت» (کاژدان و دیگران، ۱۳۷۹، ۱۷).

توارث نیز از مجموعه علوم وابسته به انسان‌شناسی زیستی است که به دفعات مورد توجه هدایت واقع شده، همچنان‌که اشاره شد، قهرمان تاریخخانه از بار موروثی‌ای می‌گوید که زیرش خمیده شده و از خستگی پدرانیش که در او باقی مانده است و از نوستالژی گذشته‌ای که در خود حس می‌کند. این همان «توارث» یا «ژنتیک»^۳ است که به‌عنوان دانشی نوین در کانون توجه هدایت قرار گرفته است.

یکی از مسائلی که همواره در تماس مستقیم با علم انسان‌شناسی زیستی قرار داشته، نظریه توارث داروین و لامارک است. در واقع «یکی از مسائلی که اساس نظریه داروین و لامارک بر آن استوار است؛ مسأله وراثت، یعنی چگونگی انتقال صفات و اختصاصات والدین به اولاد است» (بهزاد، ۱۳۵۷، ۱۲۰) که با ارائه آن، درهای جدیدی به‌روی دانش انسان‌شناسی گشوده شد. این نظریه حاکی از آن است که برخی از صفات که در فرایند تکامل و اثرات محیط در انسان ایجاد شده از طریق «توارث» انتقال یافته و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌گردد.

1. Materialist
2. Homo Sapiens
3. Genetique



هدایت در بسیاری از آثارش به این موضوع اشاره کرده است. در بوف کور می‌نویسد: «آیا من خودم نتیجه یک رشته نسل‌های گذشته نبودم و تجربیات موروثی آن‌ها در من باقی نبود؟ آیا گذشته در خود من نبود؟... آیا خمیره و حالت صورت من در اثر یک تحریک مجهول، در اثر وسواس‌ها، جماع‌ها و ناامیدی‌های موروثی درست نشده بود؟ و من که نگاهبان این بار موروثی بودم، به وسیله یک حس جنون‌آمیز و خنده‌آور، بلااراده فکر متوجه نبود که این حالات را در قیافه‌ام نگه دارد؟ شاید فقط در موقع مرگ قیافه‌ام از قید این وسواس آزاد می‌شد و حالت طبیعی که باید داشته باشد به خودش می‌گرفت» (هدایت، الف، ۱۳۵۶، ۶۲ و ۷۸). در زنده‌به‌گور نیز از افکار موروثی گلایه می‌کند و می‌گوید: «این اندیشه‌ها، این احساسات نتیجه یک دوره زندگانی من است، نتیجه طرز زندگی افکار موروثی آن‌چه دیده، شنیده، خوانده، حس کرده یا سنجیده‌ام. همه آن‌ها وجود موهوم و مزخرف مرا ساخته» (هدایت، د، ۱۳۵۶، ۱۰-۹).

هدایت در قضیه مرغ روح از مجموعه «ولنگاری» به نظریه لامارکیسم^۱ اشاره می‌کند: «یک دسته از مردم به قدری فکرشان ترقی کرده بود و روشن فکر شده بودند که احتیاجات مادی آن‌ها بسیار محدود شده بود و چون غذای آن‌ها منحصر به قرص ویتامین فسفر بود که در دهن‌شان جذب می‌شد و احتیاجی به سایر اعضای بدن نداشتند، از این رو سایر اعضای بدن آن‌ها حذف شده بود و به شکل کله‌های گنده‌ای درآمد بودند مثل کدو تبیل» (هدایت، ۱۳۴۲، ۶۷). لامارک در کتاب فلسفه جانورشناسی اش (۱۸۰۹) می‌نویسد: «هر تغییر در شرایط محیط، سبب تغییر احتیاجات جانور شده و در نتیجه تولید خوی و عادت جدیدی در وی می‌نماید. با به‌کار گرفتن دائمی یک اندام، که نتیجه احتیاجات جدید حیوانی است، آن عضو قوی شده و قدرت می‌گیرد؛ قدرتی که با زمان استعمال تناسب مستقیم دارد. به عبارت دیگر، هر گاه عادات جدید موجب شود که عضوی به‌کار نرود آن عضو کوچک، ضعیف و بالاخره نابود می‌شود. دو عامل فوق سبب ایجاد گونه جدید می‌گردد. به این معنی که صفات جدید حاصله فوق در نوع از طریق توارث به اعقابش خواهد رسید و در آن‌ها ظاهر خواهد شد» (لامارک به نقل از: خوب‌نظر، ۱۳۴۶، ۴۵).

1. Lamarckism

هدایت در بوف کور علاوه بر تأثیر محیط و انتخاب طبیعی، به بخشی دیگر از نظریات وراثتی نیز اشاره می‌کند که در پیوند با نظریه سازش تدافعی ست؛ او در وصف چهره برادر لکاته می‌گوید: «از این صورت‌های ترکمنی بدون احساسات، بی‌روح که به فراخور زدو خورد با زندگی درست شده، قیافه‌ای که هر کاری را برای ادامه به زندگی جایز می‌دانست. مثل این که طبیعت قبلاً پیش‌بینی کرده بود، مثل این که اجداد آن‌ها زیاد زیر آفتاب و باران زندگی کرده بودند و با طبیعت جنگیده بودند، و نه تنها شکل و شمایل خودشان را با تغییراتی به آن‌ها داده بودند، بلکه از استقامت، از شهوت و حرص و گرسنگی خودشان به آن‌ها بخشیده بودند» (هدایت، الف، ۱۳۵۶، ۸۲).

س. ا. سمیونف^۱ می‌گوید: «شاید مغول‌های اولیه، خصوصیات مغول‌های امروزی را نداشتند و بعضی از مشخصات صورت، بینی و چشم مغول‌های جدید بعداً شکل گرفته است... شاید بسیاری از خصایص پیچیده مغول‌ها که تحت شرایط زندگی در صحرا به وجود آمده یک سازش تدافعی^۲ با طبیعت باشد... فعالیت دوره‌ای، مناطق بیابانی، گرد و غبار و عوامل طبیعی دیگر، بیش از چندین هزار سال روی بدن انسان‌ها اثر کرده‌اند» (نستورخ، ۱۳۵۸، ۱۷۱-۱۶۹).

در سه قطره خون هم به جبر زیستی اشاره نموده که ابتدا از سوی فلاسفه یونان طرح شد و نظریات نژادی بر پایه آن شکل گرفت: «حسن همه آرزویش این است یک دیگ اشکنه را با چهارتا نان سنگک بخورد، وقت مرخصی او که برسد عوض کاغذ و قلم باید برایش دیگ اشکنه بیاورند. او هم یکی از آدم‌های خوشبخت این جاست، با آن قد کوتاه، خنده‌احمقانه، گردن کلفت، سر طاس و دست‌های کم‌مخته‌بسته برای ناوه‌کشی آفریده شده، همه ذرات تش گواهی می‌دهند و آن نگاه احمقانه او هم جار می‌زند که برای ناوه‌کشی آفریده شده» (هدایت، ز، ۱۳۵۶، ۱۰).

در آخرین لبخند نیز این نظریات نژادی را در قالبی دیگر ریخته و از قول یکی از شخصیت‌های داستان که ایرانی ست خطاب به اعراب می‌گوید: «ولی افسوس! اصلاً نژاد

1. S. A. Semyonov
2. Defensive adaptation





آن‌ها و فکر آن‌ها زمین تا آسمان با ما فرق دارد و باید هم همین‌طور باشد. این قیافه‌های درنده، رنگ‌های سوخته، دست‌های کوره‌بسته، برای سرگردانه‌گیری درست شده. افکاری که میان شاش و پشکل شتر نشوونما کرده بهتر از این نمی‌شود. تمام ساختمان بدن آن‌ها گواهی می‌دهد که برای دزدی و خیانت درست شده» (هدایت، ه، ۱۳۵۶، ۹۰).

ارسطو^۱، که نخستین نظریات انسان‌شناسی را به او نسبت می‌دهند، دربارهٔ جبر زیستی این سؤال را مطرح می‌کند: «آیا طبیعت کسی را بنده می‌سازد؟» (ارسطو، ۱۳۳۷، ۱۰) و در پاسخ می‌گوید: «همهٔ کسانی که جز با کار بدنی نمی‌توانند سودی [به جامعه] برسانند، طبعاً محکوم به بردگی‌اند. صلاح ایشان بیشتر در این است که بنده باشند تا به حال خود واگذاشته شوند. هر کس که تا آن اندازه خرد و نیرو ندارد که از دیگران مستقل باشد، طبعاً بنده است. چنین‌اند کسانی که فقط دارای غریزه‌اند، یعنی خرد را در دیگران نیک می‌یابند، اما خود از آن بی‌بهره‌اند... طبیعت حتی نشانه‌های آزادگی و بردگی را در ساختمان بدنی آدمیان نیز به‌جا گذاشته است. بدن‌های نیرومند بردگان به کار بار بردن و حوائج لازم دیگر می‌آید؛ بدن‌های آزادگان اگرچه برای این‌گونه کارها شایسته نیست ولی برای زندگی سیاسی، یعنی به کار بردن فنون جنگ و صلح سودمند است... پس ثابت شد که به حکم قوانین طبیعت، برخی از آدمیان آزاده به جهان آمده‌اند و گروهی دیگر برای بندگی ساخته شده‌اند و بندگی برای آنان هم سودمند است و هم روا» (همان، ۱۳-۱۰).

این موضوع دست‌آویز انسان‌شناسان نژادگرا در قرن‌های بعد شد تا به‌همین واسطه، برتری نژاد «آرین» را عنوان و مقدمات جنگ دوم جهانی را پی‌ریزی کنند. هدایت که برای مدتی فریفتهٔ این نظریات نژادی بود در داستان سامپینگه^۲ به نجابت نژادی اشاره کرد و دربارهٔ برتری نژاد پدر و مادر دخترک هندی نوشت: «پدرش... از نتایج خاندان قدیمی و نجیب‌ترن بود... پادما^۳ [مادر]... او نیز به خاندان اشرافی بزرگی که اعتبارات خود را از دست داده بود منتسب بود» (هدایت، ب، ۱۳۵۶، ۹۷). او همچنین به پستی نژاد رباخوار در داستان اشاره کرد که پادما مادر «سامپینگه» ناچار بود یکی از دخترانش را به عقد و اختیار او درآورد (همان، ۹۷).

1. Arastoo
2. Sampinge
3. Padema



در داستان لوناتیگ^۱ نیز از زبان قهرمان قصه، درباره فلیسیا^۲ چنین قضاوت نمود: «محققاً او غیرطبیعی و لوس بود و جلالت‌هایی از خود بروز می‌داد. آیا این تضاد روحی نتیجه یک سلسله وصلت‌های غیرمتناسب یا زناشویی‌های اقوام نزدیک نبود که این تأثیرات روحی را در او گذاشته. محققاً من موفق نخواهم شد که این مسائل غامض را حل کنم» (همان، ۱۲۱)؛ اما با روشن شدن اغراض نژادی، هم او در قضیه زیر بته این نظریات را به سخره گرفت و بر پوچ بودن آن‌ها اذعان کرد: «مورخ قبیله دست راست این طور نتیجه گرفت که: پس معلوم می‌شود شما از اولاد ابولبشر حضرت ختمی مرتبت نیستید و از این قرار از نژاد پست مول هستید و از زیر بته درآمده‌اید، در صورتی که ما از نژاد اصیل و نجیب و برگزیده هستیم. مردهای شما حق زناشویی با زن‌های ما ندارند. جهاز هاضمه ما بهتر و قوی‌تر است. ما مثل ریگ بچه پس می‌اندازیم و چون شما از نژاد پست هستید و از زیر بته درآمده‌اید، از کوری چشم و از کری گوش و از کچلی سر و از چلاقی پایتان باید زجر بکشید و غلام ما باشید. و هر چه ما می‌گوییم باور بکنید و مثل خر کار بکنید بدهید ما برایتان نوش جان کنیم! این است نظام نوین، زیرا به موجب اسناد تاریخی که ما در دست داریم همه رؤسای قبیله ما قلعچماق بوده‌اند، معده آن‌ها غذا را خوب هضم می‌کرده، گردن ستبر و سیبل چخماقی داشته‌اند، لذا شما حق حیات ندارید و فقط برای اسارت ما آفریده شده‌اید؟» (هدایت، ۱۳۴۲، ۸۱-۸۰).

میخائیل نستورخ نژادشناس بزرگ شوروی در کتاب مبدأ نژادها می‌نویسد: «راسیسم (نژادپرستی) ایدئولوژی ارتجاعی است و هیچ‌گونه پایه و اساس علمی ندارد. بسیاری دانشمندان مرتجع‌ی که تئوری‌های گوناگون مبنی بر برتر بودن نژاد ملل حاکم و پست‌تر بودن نژاد ملل استثمار شده را عرضه می‌کنند... همین تئوری‌هاست که استثمار و بهره‌کشی از سیاهان و مغول‌ها را عادلانه جلوه می‌دهد» (نستورخ، ۱۳۵۸، ۷).

هدایت در این اثر، همچنین به دوپاره‌گی نژاد آدمیزاد در ابتدای شکل‌گیری و نظریه «تک‌مرکزی»^۳ روژینسکی^۴ اشاره می‌کند: «آدم... یک روز صبح آفتاب‌نزده... همه زاد و

1. Lonatique
2. Flicia
3. Monocentrism
4. Roginsky



رودش را احضار کرد. پسر اولش... با تمام ایل و تبارش آمد طرف دست راست آدم قرار گرفت و پسر دومش هم با اهل بیت و تخم و ترکه‌ای که پس انداخته بود، رفت طرف دست چپ آدم و ایستاد. آدم سینه‌اش را صاف کرد و... خطابه‌ای چنین ایراد کرد: ... ممکن است... نژاد برگزیده ما غزل خداحافظی را بخواند... امروز من عزمم را جزم کرده‌ام که ولو به نابود کردن شما منجر بشود، از عدل و داد و آزادی و تمدن خودمان سایر نقاط زمین را برخوردار بکنم... هر چند هنوز گالیله^۱ و نیوتن و کپرنیک و فلازاریون به دنیا نیامده‌اند که عقیده خودشان را راجع به مدور یا مسطح بودن زمین ابراز بکنند، اما من با ذوق سلیم و رأی مستقیم خودم یک بوئی به کرویت زمین برده‌ام... به هر حال می‌خواهم امروز وظیفه مهمی را به عهده شما بگذارم و آن از این قرار است که مایلم حدود و ثغور این دنیایی که برای خاطر ما آفریده شده و به ما سپرده شده، نقطه متقاطره^۲ این جایی که رویش نشسته‌ام کشف بکنم. از این رو شما را مأمور می‌کنم که همین الان بدون فوت وقت؛ یکی از طرف راستم و دیگری از طرف چپم راه بیافتید و سر راه خودتان از پراکندن عدل و انصاف و آزادی و تمدن هیچ کوتاهی نکنید و مقدمه نظام جدیدی را فراهم کنید و هر کجا به هم رسیدید آن جا نقطه متقاطره نشیمنگاه من خواهد بود... پسرها... پای پیاده روانه شدند... چون در آن زمان... اولاد آدمی به جز دو پای نحیف و دو دست عنیف خود وسیله حمل و نقل دیگری نداشت... پسر بزرگه... با دار و دسته‌اش از طرف راست راه افتاد و پسر دومی از طرف دست چپ... پسر بزرگه تشکیل قبیله دست راست را داد و پسر کوچیکه هم رئیس الوزرای قبیله دست چپ شد. سال‌ها آمد و سال‌ها رفت... و... این دو قبیله سیخکی به طرف مقصد نامعلوم خودشان روانه بودند و مثل ساعت کرنومتر طی طریق می‌نمودند و خم به ابرویشان نمی‌آمد... چند روزی که از این واقعه ناگوار گذشت، اتفاقاً سر چهارراه یکی از جنگل‌های نواحی گرمسیر، سران سپاه قبیله دست راست به قبیله دست چپ برخوردند... و قرار گذاشتند... جشن باشکوهی به مناسبت کشف نقطه متقاطره نشیمنگاه بابا آدم برپا بکنند» (هدایت، ۱۳۴۲، ۷۹-۷۳).

1. Galile, Nioton, Coupernic & Filamarion
2. Antipode

روژینسکی دانشمند روس معتقد است: «در یکی از آخرین مراحل انتقال آدم نئاندرتال به انسان تیپ کنونی، در حدود صد هزار سال قبل، در محل سکونت ابتدایی انسان کنونی... احتمالاً دو گروه نژادی اصلی ظاهر گردیده‌اند: گروه جنوب غربی^۱ و گروه شمال شرقی^۲ این دو گروه به وسیله سلسله جبال هندوکش، هیمالیا و کوه‌های هند و چین از یکدیگر مجزا بوده‌اند. گروه «جنوب غربی» نژادهای بزرگ اروپایی (سفید) و سیاه را به وجود آورد... و گروه «شمال شرقی» نژاد بزرگ مغولی را ایجاد کرد» (روژینسکی به نقل از نستورخ، ۱۳۵۸، ۱۲۲-۱۲۱) که هدایت از آن‌ها با بیانی شیرین و ریشخندآمیز یاد می‌کند.

هدایت در همین قضیه، به قانون «ژنراسیون اسپونتانه پاستور»^۳ نیز اشاره می‌کند که به اعتبار نظریات انسان‌شناسان، یکی از قوانین خلقت است: «آدم... زیر بغل همسر محترم خود را گرفت و رفت. بعد از نه ماه و نه روز و نه دقیقه و نه ثانیه دو پسر کاکل زری با یک دختر دندان مرواری پیدا کرد... آن بچه‌های نرینه و مادینه برخلاف آن چه که پاستور ثابت کرد، مطابق قانون ژنراسیون اسپونتانه، در هر ثانیه میلیون‌ها بشر از خودشان تولیدمثل کردند» (هدایت، ۱۳۴۲، ۷۲). این قانون به آزمایشاتی اشاره دارد که پاستور به واسطه آن‌ها توانست نظریه خلق الساعه را رد کند. او با طراحی یک بالن گردن قو، موفق شد میکروارگانسیم‌هایی را کشف کند که برای همیشه به فرضیه پیدایش خودبه‌خودی ماده زنده از ماده غیرزنده پایان دهد (برک^۴، ۲۰۱۸).

۶. حرف آخر

آنچه از خلال بررسی آثار مستند و داستانی هدایت برمی‌آید نشان می‌دهد که دلبستگی او به نظریات انسان‌شناسی، منحصر به انسان‌شناسی فرهنگی^۵ نبوده؛ بلکه این موضوع به نسبت، در سایر نمایه‌های فکری و اندیشه‌گانی او رسوخ کرده؛ به طوری که آثار مستند و داستانی‌اش را نیز تحت تأثیر قرار داده است. هدایت با تأمل در پدیده فرگشت که حاصل

1. South-Western
2. North-Easton
3. Pastor: Spontaneous generation
4. Breck
- 5 Cultural Anthropology





نظریات تکاملی داروین و لامارک بود. دست به پردازش چندین اثر مستند و داستانی زد که در آن‌ها به روشنی به نظریاتی چون: سازش محیطی، سازش تدافعی، انتخاب طبیعی، منشأ واحد، وراثت، تک‌مرکزی و ژنراسیون اسپونتانه اشاره کرد. او همچنین به دسته‌بندی‌های نژادی دوران خود پرداخت که دربرگیرنده نظریات انسان‌شناسان درباره آنتروپوئیدها، اوسترالوپیتکوس‌ها، پیتی‌کانتروپ‌ها و سینانتروپ‌ها بود. در این بین از دانش‌های زیرمجموعه انسان‌شناسی زیستی نیز نام برد و از شاخه‌های این دانش با عناوینی چون: «علم‌الحیات»، «علم‌الاعضاء»، «تشریح بدن و تجزیه شیمیایی» یاد کرد و از آن به: «علوم طبیعی و فن معرفت‌الحیات حیوانی» تعبیر و از تحقیقات خود در «علم‌الابدان»، «تاریخ طبیعی انسان» و «علم‌الاعضاء» نیز مطالبی را نقل نمود. در این بین اشارات او به دسته‌بندی مجموعه‌ها، ساختار نسوج و دندان‌ها و... قابل تأمل است.

اگر بتوان بر این گفته، تکیه کرد که نخستین کتاب‌های ترجمه‌شده در این علم از سال (۱۳۱۴) توسط یدالله همایون فر بوده و این ترجمه‌ها را با عنوان فرهنگ حیات انسانی یا نژاد بشر پیشگام دانست؛ دیگر نمی‌توان به سادگی از کنار این موضوع گذشت که هدایت، همزمان با دوران گذار از سنت به تجدد، در سال (۱۳۰۴) کتاب انسان و حیوان و در سال (۱۳۰۶) کتاب فواید گیاه‌خواری را منتشر نموده است که حاوی مطالب انسان‌شناسی زیستی است. در واقع او توانسته با کمک گرفتن از نوعی دانش میان‌رشته‌ای که خود مبتکر آن بوده انسان‌شناسی زیستی زمانه خود را از طریق ادبیات تکاملی به جامعه ایرانی عرضه کند. او توانسته با ایجاد توازنی بین نظریات علمی و روایات دینی مسأله سازش با محیط و فرگشت و نظریات بحث‌برانگیز آفرینش خلق‌الساعه را از موضعی هماهنگ ارائه کند. البته شاید نتوان این معلومات را به‌تنهایی دلیلی بر پیشگامی او در این دانش دانست؛ اما همین سطح از مطالعات بین‌رشته‌ای را نیز نمی‌توان در ایجاد دانش انسان‌شناسی نوین ایران نادیده گرفت.

منابع

- ارسطو (۱۳۳۷). سیاست (مترجم: حمید عنایت). تهران: نیل.
- آرین پور، یحیی (۱۳۸۰). زندگی و آثار هدایت. تهران: زوار.
- بهباد، محمود (۱۳۵۷). آیا به راستی انسان زاده میمون است؟. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- جها، ماکهان (۱۳۸۲). مقدمه‌ای بر مکاتب انسان‌شناسی (مترجم: محسن سعیدی مدنی). یزد: انتشارات دانشگاه یزد. (تاریخ اصل اثر ۱۹۴۱)
- حسنلی، کاووس؛ و نادری، سیامک (۱۳۹۴). بازخوانی قضیه نمک ترکی صادق هدایت بر پایه چهار دوره کلان از تاریخ تحولات بشری. الدراسات الادبیه بخش زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ملی لبنان، (۹۱)، ۹۲، ۹۳، ۹۶-۹۹.
- خوب‌نظر، حسن (۱۳۴۶). تمدن‌های پیش از تاریخ. شیراز: انتشارات دانشگاه پهلوی.
- ساجدی، محسن؛ و نادری، سیامک (۱۳۹۳). خدمات صادق هدایت به تکوین و راه‌اندازی دانش انسان‌شناسی در ایران. زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد فسا، (۱)۵، ۸۳-۱۰۳.
- ساجدی‌راد، محسن؛ و نادری، سیامک (۱۳۹۱). سیمای یک انسان میمون: تحلیل جامعه‌شناختی داستان پدران آدم اثر صادق هدایت بر پایه نخست‌شناسی و انسان‌شناسی. زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد فسا، (۱)۳، ۷۹-۹۵.
- شهشانی، سهیلا (۱۳۷۱). صادق هدایت پایه‌گذار انسان‌شناسی در ایران. کلک پژوهش، (۳۵ و ۳۶)، ۱۷۱-۱۶۵.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۹۶). اصول فلسفه و روش رئالیسم. تهران: صدرا.
- فرزانه، مصطفی (۱۳۷۶). آشنایی با صادق هدایت. تهران: مرکز.
- قزایی مقدم، امان‌الله (۱۳۸۲). انسان‌شناسی فرهنگی. تهران: ابجد.
- کازدان، آ.؛ فیلیپ اوف، ا.؛ ایلین، آ.؛ آبراموویچ، آ.؛ نیکولسکی (۱۳۷۹). تاریخ جهان باستان: شرق (مترجمان: سیدعلی همدانی؛ صادق انصاری و محمدباقر مؤمنی). تهران: اندیشه. (تاریخ اصل اثر ۱۹۵۸ و ۱۹۷۵)
- لینتون، رالف (۱۳۳۷). سیر تمدن (مترجم: پرویز مرزبان). تهران: انتشارات دانش. (تاریخ اصل اثر ۱۹۵۵)
- مغفوری مقدم، ایرج (۱۳۷۹). دیرین‌شناسی پریمات‌ها. تهران: ارگ.





- موریس، دزموند (۱۳۴۹). میمون برهنه (مترجم: مهدی تجلی‌پور). تهران: سخن. (تاریخ اصل اثر ۱۹۶۷)
- موتی، ونسان (۱۳۸۲). صادق هدایت (مترجم: حسن قائمیان)، تهران: اسطوره. (تاریخ اصل اثر ۱۹۴۳)
- نستورخ، میخائیل (۱۳۵۸). مبدأ نژادهای انسان (مترجمان: هوشنگ مشکین‌پور و فرامرز نعیم). تهران: اندیشه. (تاریخ اصل اثر ۱۹۶۴)
- واشبرن، شروود (۱۳۶۰). تکامل انسان (مترجمان: فرشته آرام و وحید موحد). ماهنامه علمی فرهنگی هدهد، ۳(۱۰)، ۹۲۸-۹۴۹. (تاریخ اصل اثر ۱۹۵۱)
- وحدتی‌نسب، حامد (۱۳۹۰). مروری بر مطالعات انسان‌شناسی زیستی در باستان‌شناسی ایران (پارینه‌سنگی و نوسنگی). پژوهش‌های انسان‌شناسی ایران، ۱(۱)، ۱۱۹-۱۰۱.
- هانری ریویر، ژرژ (۱۳۶۰). موزه‌های مردم‌شناسی (ترجمه و اقتباس: اصغر کریمی). نشریه موزه‌ها، ۱(۱)، ۴-۱۳. (تاریخ اصل اثر ۱۹۳۰)
- هدایت، صادق (۱۳۴۲). علویه خانم و ولنگاری. تهران: امیرکبیر.
- هدایت، صادق (۱۳۵۶). الف: بوف کور. تهران: جاویدان.
- هدایت، صادق (۱۳۵۶). ب: پروین دختر ساسان و اصفهان نصف جهان. تهران: جاویدان.
- هدایت، صادق (۱۳۵۶). ج: ترانه‌های خیام. تهران: جاویدان.
- هدایت، صادق (۱۳۵۶). ح: علویه خانم. تهران: جاویدان.
- هدایت، صادق (۱۳۵۶). د: زنده‌به‌گور. تهران: جاویدان.
- هدایت، صادق (۱۳۵۶). ز: سه قطره خون. تهران: جاویدان.
- هدایت، صادق (۱۳۵۶). ط: فوایدگیاه‌خواری. تهران: جاویدان.
- هدایت، صادق (۱۳۵۶). و: سگ ولگرد. تهران: جاویدان.
- هدایت، صادق (۱۳۵۶). ه: سایه‌روشن. تهران: جاویدان.
- هدایت، صادق (۱۳۵۶). ی: وغوغ‌سأهاب. تهران: جاویدان.
- هدایت، صادق (۱۳۷۸). فرهنگ عامیانه مردم ایران (مقدمه جهانگیر هدایت). تهران: چشمه.
- هدایت، صادق (۱۳۷۹). انسان و حیوان. جهانگیر هدایت. تهران: چشمه.
- هدایت، صادق (۱۹۴۶). افسانه آفرینش. پاریس: آدرین مزون نو.

- Andre B. (2018). Generation spontanee: Fin Dune controverse. In *Encyclopedia Universalis* [en ligne]. consulte le 27 juillet 2018.
- Hassanli, K., & Naderi, S. (2017). Sadegh hedayat's historical-Materialist views in *The Case of Cristal Salt* (Qazieh Namak Toraki). *Persian Literary Studies Journal (PLSJ)*, 6(9), 45-57. doi: 10.22099/JPS.2017.4841
- Reed D.L., Smith, V.S., Hammond, S.L., Rogers, A.R., & Clayton, D.H. (2004). Genetic analysis of lice supports direct contact between modern and Archaic humans. *PLoS Biol*, 2(11), e340. doi: 10.1371/journal.pbio.0020340



مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی

۱۰۹

آثار مستند و داستانی
صادق هدایت و ...